

2 اسد 1395 دهمزنگ

پاسخ اشغالگران و مزدورانش به "عدالت خواهی"

غرض بورژوازی عالی ترین شکل غرض شخصی است

رفیق اکرم یاری (غرض)

حادثه خونین 2 اسد 1395 کابل و کشته شدن وزخمی گردیدن صدهاتن از جوانان ملیت هزاره یکبار دیگر نشان میدهد که اغراض شخصی و منفعت جوئی به اصطلاح "رهبران" ملیت هزاره چگونه این خلق ستمدیده را در مسلخ جنایات مزدوران امپریالیزم قربانی میکنند. البته این اولین بار نیست که منفعت جویان بر آتش احساسات منفی این خلق مظلوم روغن ریخته و انرژی انقلاب طلبی آنها را بیهوده به مصرف میرسانند، بلکه از قرن‌ها به اینطرف خوانین، اربابان و ملاها بهمینصورت احساسات و روحیه عدالت طلبی آنها را وسیله بقدرت و ثروت رسیدن خویش ساخته اند. تاریخ نشان میدهد که خلقهای تحت ستم هزاره در ظلمت ناآگاهی سیاسی همیشه به تحریک "رهبران منفعت جو" و عوام فریب شان لجام احساسات را رها کرده و خود سرانجام از کوچه و پس کوچه های ممالک بیگانه سردر آورده اند.

هنوز نسخه کهن عوام فریبی ملاحا و چلی های ملیت هزاره که به واسطه محقق، خلیلی و سروردانش نمایندگی میشود، پابرجاست که نسخه جدید آن از طرف مدرسه رفته هاو "دانشگاه" دیده های این ملیت ارائه میشود. این نسخه بانسخه قبلی اش فقط در ظاهر فرق دارد در حقیقت هر دوی آنها استخوان بی گوشت و پوست خلق هزاره را زینه ساخته و برای رسیدن به بام قدرت مورد استفاده قرار میدهند. هر دو نسخه وجدان انسان دوستی را در بازار حقه بازی سیاسی به گرو گذاشته اند. زیرا هیچ انسان با وجدان بخاطر منافع شخصی و دست یافتن به قدرت و ثروت با احساسات پاک خلق ناآگاه بازی نمیکند.

اگر رهبران جنبش "روشنائی" از جنایات امپریالیست‌ها در کوریا، ویتنام، کیوبا، ارجنتاین، فلیپین، کمبودیا و غیره بی خبر بودند، مگر جنایات آنها در عراق، لیبی و سوریه هم نمی دیدند؟ امپریالیست هادر کجای عراق، سوریه، لیبی، یمن، فلسطین و... غیره عدالت را اجرا کرده اند که برای هزاره هادر افغانستان اجرا کنند؟ چطور میتوان از مادر همه بیعدالتی و جنایت، ستمگری و جنگ افروزی عدالت طلبید؟ کیست که نمیداند داعش، بوکوحرام، الشباب، طالبان، مجاهدین و غیره مخلوقات و اشینگتن، ریاض و امارات اند؟ آیا کسانی که بخاطر رسیدن به اهداف شان این دار و دسته های ویرانگر و ضدانسانیت را خلق میکنند، از تظاهرات چندتن هزاره عادل میشوند؟ کیست که نمیداند امپریالیزم و مزدورانش مانند اسرائیل، عربستان سعودی، ترکیه، پاکستان و امثالهم اسباب ستم و بیعدالتی بر مظلومین اند، چطور میتوان از مزدوران آنها در افغانستان انتظار عدالت را داشت؟

امانباید در این توهم فرورفت که لاشعوری رهبران جنبش "روشنائی" موجب کشته و زخمی شدن بیشتر از 300 تن گردیده است. و حقیقت امر اینست که اینها می‌کوشیدند با بنمایش گذاشتن صفوف مردم حق طلب و عدالتخواه جای خلیلی، محقق و سروردانش را بگیرند. رهبران جنبش "روشنائی" آنقدر بر دولت پوشالی اعتماد داشتند که خود برای تامین امنیت تظاهرات کنندگان کوچکترین ابتکار و اقدامی را روی دست

نگرفته بودند. یک هفته قبل از آن محقق، خلیلی و دانش باهمدیگر به اصطلاح آشتی کردند. در مجلس آشتی، آنها هر کدام به نوبه خود بر رهبران جنبش "روشنائی" حمله کردند. محقق آنها را با زبان لومپنی مخصوص خودش مورد نکوهش قرار داده بی غیرت و بی ناموس خطاب کرد. این نشان میداد که آنها به آسانی جای شان را رها نمیکنند. و رهبران جنبش "روشنائی" اگر واقعا هوای خدمت به مردم ستمکش هزاره را داشتند به آنها می گفتند که: "خلق شریف هزاره! ستمگران و بداران شان هیچ زمانی با عریضه نویسی و دادخواهی "متمدنانه" حق ستمکشان را نداده اند و اکنون نیز نخواهند داد. آنها زبان اعتراض صلح آمیز را به ضعف و بیچارگی مظلومین تفسیر و تعبیر میکنند. تاریخ نشان داده که هر قدر ستمکشان فریاد کشیده و عذر خواسته اند ستمگران بندهای آنها را سفت تر ساخته اند. زورمندان و ستمگران راقط سرفه های مسلسل و غریب توپخانه نبرد مسلحانه خلق مظلوم و ستمکش به حق دادن مجبور میکنند. اکنون زمان آن فرارسیده که درامای مسخره "حقه بازی مدنیّت گرائی" را با این رژیم پوشالی و سراپا غرق در فساد و بیدارانیش خاتمه دهیم و حق ما را بالرزاندن زمین در زیر پای آنها از آنها بطلبیم."

پیشینه ناسیونالیسم فتنه گر هزاره ها

ناسیونالیسم تسلیم طلبانه و ناسیونالیسم عدالت طلبانه و دموکراسی گرایانه در دو قطب کاملاً متضاد بایکدیگر قرار دارند. ناسیونالیسم عدالت طلبانه و دموکراسی گرایانه سمت و سوی مثبت دارد و در جهت درست یعنی جهت بالنده و پویای تاریخ حرکت میکند، در حالیکه ناسیونالیسم تسایم طلبانه یا ناسیونالیسم منافق سمت و سوی حرکت منفی داشته و در جهت مقابل پویائی و بالندگی می رود. مابین دو موضع گیری متضاد ناسیونالیستی را در اینجا بطور مختصر مطالعه میکنیم:

1) ناسیونالیسم عدالت طلب

افغانستان از آغاز قرن 19 ام به اینطرف تقریباً همیشه در وابستگی اقتصادی و سیاسی به استعمار، امپریالیسم و سوسیال-امپریالیسم قرار داشته است. این وابستگی از رشد سالم سرمایه داری ملی جلوگیری کرده که در نتیجه زمینه انکشاف اقتصادی و امتزاج ملیتهای آن به وجود نیامده و یک ملت و احداً بطن جامعه چندین ملیتی در این کشور به ظهور نرسیده است. چند ملیتی بودن افغانستان مانند کشورهای چندین ملیتی دیگر، دولت چند ملیتی را به وجود آورده که در آن شوونیزم خوانین و فئودالهای ملیت پشتون حاکم بوده و هستند. این شوونیزم تحت حمایت ستمگری ملی امپریالیسم و سوسیال-امپریالیسم در سمت و سودادن سیاست دولت نقش تعیین کننده را ایفا کرده است. مثلاً: در بخش انکشاف منطقه زیست ملیتها تنها به عمرانی منطقه زیست ملیت پشتون توجه گردیده و امروز دیده میشود که تمام پروژه های انکشافی دولت مانند بند کجکی، بند بغرا، بند دهله، بند غلو، بند سرده، بند چک وردک، بند گرشک؛ احداث نهر بغرا، انکشاف هده، غازی آباد و... غیره همه و همه در مناطق پشتون نشین پیاده شده اند. سردمداران شوونیزم دولت فکر میکردند که این مسئله به طور اتوماتیک به برتری ملیت پشتون بر ملیتهای دیگری انجامد زیرا وجود سدهای هایدارو-الکترونیک انکشاف و صنعت را تسهیل میکند و وجود آب و زمینهای حاصلخیز هلمند، قندهار، ننگرهار، قندوز، مزارو غیره زمینه تولید مواد خام را به وجود می آورد. به این صورت بازار تولید مواد در دست ملیت پشتون قرار میگیرد. وقتی در بحث "مسئله ملی" میگویند که ملیت ستمگر ملیتی است که بازار تولید مواد را در خدمت ملیت خویش قرار میدهد، در اینجا به وضاحت می بینیم که این مسئله عملاً در افغانستان چگونه صورت گرفته است. خوانین و فئودالهای ملیت پشتون در سال 2008 و 2009 هر ساله بطور اوسط 25 میلیارد دلار از فروش تریاک

بدست آورده اند. اگر 25% در صد آن وارد بازار مالی افغانستان شده باشد در آن صورت از گردش 7000 میلیون دالر در سال صحبت در میان است. تصور کنید که بازار مالی افغانستان در دست کیست؟

از نظر فرهنگی خوی و خواص روانی- تاریخی ملیت پشتون فرهنگ ملی تمام افغانستان نامیده شده است. توگویی که تاجک، هزاره، ازبک، بلوچ و غیره در این سرزمین هیچ وجود نداشته و ندارند. موجودیت فرهنگ ملی این ملیتها خوی و خواص تاریخی- روانی آنها را نمیتوان بصورت میکانیکی و دستوری انکار کرد چه رسد به اینکه خوی و خواص روانی- تاریخی خود را بجای تمام آنها معرفی کرد. از نظر علمی وقتی بر روی "مسئله ملی" صحبت میشود، خوی و خواص روانی- تاریخی (فرهنگ ملی) را یکی از عناصر پایه وی ملت می نامند.

در بخش زبان که یکی دیگر از مشخصات تعیین کننده مسئله ملی حساب میشود، فقط به انکشاف زبان پشتو توجه شده است. در حالیکه زبانهای ترکمنی، ازبکی و بلوچی حتی یک روزنامه بزبان خود نداشتند (چه رسد به تعلیم و تربیه، تحصیل و مدیریت بزبان خود). ابداع یک واژه جدید در زبان پشتو سزاوار جایزه بود. مامورین و معلمین غیر پشتون اجباراً باید کورسهای زبان پشتو را تعقیب میکردند و اگر سه مرتبه در ماه از این کورسها غیابت میداشتند از دریافت حقوق همان ماه محروم میشدند. دسته بندی و منصب های اردو پولیس با واژه های زبان پشتو نامگذاری و صاحب منصبان ارتش و پولیس القاب ابداع شده این زبان را حمل میکردند و میکنند. در همین زمان هزاره ها، ازبکها و ترکمنها (به استثنای نورچشمی های مورد اعتماد در بار یا خوانین هزاره و ازبک) حق ورود به مدرسه نظامی را نداشتند. مالیات سنگینی که بر مواشی ملیت هزاره وضع شده بود سالانه هزاران خانواده را مجبور به فرار میکرد. در حالیکه یک پشتون جنوبی از خدمت سربازی معاف بود، یک هزاره یا ازبک و ترکمن بخاطر "مجلای بی کسی" فردی که بسن سربازی رسیده بود تمام دار و ندارش را به حاکم و قومندان امنیه رشوت میداد. تاجکها در شمالی و همچنین ولایات شمال کشور به دهقانان زمینهای که از پدر تا پدر به آنها تعلق داشتند تبدیل شده بودند، در پروان و کاپیسا، کوهستان و دندشمالی هر درخت بزرگ توت از حلق آویز شدن جوانان تاجک قصه های یادداشت. در هزاره جات کوچی ها با پشتیبانی از پشتون بودن حاکم، قومندان امنیه، قاضی، محتسب و مفتی تولیدات نساجی پاکستانی (چیت و سان کوره) را به قیمت دلخواه خودشان به هزاره ها تحویل داده و میگفتند "سال آینده می آیم و پول هایم را از جانی که پارچه را گذاشته ام برداشته و میبرم". خلقهای غیر پشتون افغانستان به اینصورت واقعات تحت ستمگری ملی ملیت پشتون قرار داشتند. ناسیونالیزم عادلانه، بالنده و پویای خلق هزاره این است که برای برابری کامل ملیتهای کشور در تمام عرصه های زندگی اجتماعی مبارزه کند. یعنی برابری ملی در عرصه های تولید و مبادله، فرهنگ، زبان و انکشاف منطقه زیست.

2) ناسیونالیزم فتنه انگیز و تسلیم طلب

همانگونه که یکنوع ناسیونالیزم هزاره گی عادلانه و پیشرو است نوع دیگر آن فتنه انگیز، تسلیم طلب و ارتجاعی میباشد. نوع اول بخلق هزاره تعلق دارد که فقط برابری میخواستند نوع دوم به طبقات حاکمه هزاره تعلق دارد که در دستگاه حاکمیت بدنبال امتیاز اند. ناسیونالیزم "عادلانه و مترقی" به این دلیل عادلانه است که برابری ملی هزاره ها را با ملیت های دیگر کشور طلب کرده و بخود اجازه نمیدهد که از خط برابری یکسر موپیشتر برود و یا کمتر بخواهد، مترقی به این دلیل که چنین خواستی با خواسته های دموکراسی مردمی یا دموکراسی نوین منطبق میباشد. این ناسیونالیزم با صداقت میگوید یا برابری ملیت

ها یاجدائی آنها از وحدت کشوری باملیت ستمگری که برابری را قبول ندارد. اماناسیونالیزم نفاق افکن و تسلیم طلب طرفدار این راه حل نیست. این ناسیونالیزم خواستار نابرابری است زیرا میتواند هر مورد نا برابری ملی را بطور مجرد علم کرده و از آن به نفع خود استفاده کند. مثلاً: همین موضوع عبور خط انرژی توتاب را در نظر بگیرید، این فقط یک گوشه کوچکی از تابلوی نابرابری ملی است. اگر دولت این خط را از بامیان عبور میداد، آیهزاره هابه حق خویش رسیده بودند؟ نه. و این افراد فردای آن یک موضوع دیگر را علم میکردند. این درست است که بایدنگذاشت پشه ها آدم را بگزد، اما وقتی در مرداب ملاریا خیز زندگی میکنی نمیتوانی بدنبال هر پشه جداگانه بدوی تا خون خود را از او پس بگیری، درست اینست که مرداب را به محیط زیست خالی از ملاریا تبدیل کنی. در مرداب چندتا پشه است؟ تاکجا میتوان برای هر کدام آن بیشتر از 300 تن کشته و زخمی داد؟ تاکجا میتوان این بیعدالتی را تحمل کرد؟ به این دلیل است که میگوئیم کسی که خواهان حل اصولی مسئله ستمگری ملی نیست در امر مسئله ملی صادق نمیشد.

ناسیونالیزم ارتجاعی و فتنه انگیز با سلطنت عبدالرحمن خان آغاز میشود. عبدالرحمن به توصیه انگلیس ها (برای جلوگیری از پیشرفت تزار روسیه بسوی جنوب) بساط قدرت خوانین و قنودالهای هزاره را برای ایجاد یک دولت قنودالی متمرکز بر انداخت، طبقات حاکمه این ملیت به دودسته تقسیم گردیدند، دسته ای که چمچه بردار دربار بود دربار آنها را مورد لطف و نوازش قرار میداد و دسته ای که از مراحم و الطاف دربار بیرون مانده بودند. دسته اخیر عریضه شانرا به خلق های هزاره که دل پر درد از ستمگری داشتند، میبردند و حق خود را از مراحم دربار بنام "حق قوم" میخواستند.

"دیگ حق قوم طلبی فتنه انگیز" در او اخر زمامداری خلق و پرچم بر اجاق سوار شد زیرا تضاد بین خلقی ها و پرچمی های هزاره و خلقی ها و پرچمی های پشتون که تادیر روز هر دو مشترک کار و شنفکران این ملیت را بقتل میرسانیدند، حادثه. در صفوف برادران مجاهد آنها نیز این تضاد بشدت انکشاف یافته و بسوی تقابل مسلحانه پیش رفت. با سقوط دولت نجیب و وارد شدن حزب وحدت به کابل "دیگ قوم دوستی" خلقی ها، پرچمی های هزاره و وحدتی ها بجوش آمد. و از جاییکه هم خلقی ها و پرچمی ها و هم وحدتی ها نمایندگان فکری سرمایه داری دلال میباشند و در ماهیئت امر تضاد آنها گونیست ندارند در ظرف یکشب به قوم و برادران جانی یکدیگر مبدل شدند. عبدالعلی مزاری و خلقی ها و پرچمیهای همزاده هم آواز و پشتون ها را در کل دشمن هزاره ها خواندند و گفتند که آنها در تمام 250 سال گذشته حق هزاره ها را خورده اند. در این حرفی نیست که ملیت هزاره در طول تاریخ افغانستان یک ملیت تحت ستم بوده است، اما حق یک ملیت تحت ستم چیست؟ آیا حق یک ملیت تحت ستم در گام اول رفع ستم یعنی داشتن حق مساوی باملیتهای دیگر کشور نیست؟ اما از نظر مزاری (حزب وحدت) و خلقیها و پرچمی ها حق ملیت هزاره یک وزارتخانه کلیدی و چندوزارتخانه دیگر خوانده شد - نه برابری ملی.

دیده میشود که مزاری و مشاورین خلقی و پرچمی او بقدریک شانزده پولی هم به فکر هزاره ها نبودند و هیاهوی هزاره طلبی شان برای رسیدن بقدرت و ثروت کف میکرد، چنانچه امروز می بینیم که چوکی کلیدی و چندوزارتخانه مشکل تحت ستم بودن هزاره ها را حل نمیکند. در حال حاضر از معاونیت ستاد ارتش افغانستان گرفته تا معاونیت ریاست جمهوری در دست هزاره هاست ولی هزاره ها حتی برای امتداد یک خط انرژی گدائی بیشتر از 300 تن کشته و زخمی میدهند. چندسال پیش در روز عاشورا جاده های کابل را از خون آنها رنگین ساختند و نه رئیس ستاد ارتش و نه معاون رئیس جمهور جرئت کرد آنرا از آقای سیاف بپرسند و نه رئیس حقوق بشر و وزیرای فاسد هزاره. چندماه پیشتر هفت تن و از آن جمله یک کودک هزاره را سر بریدند تا مخالفت این ملیت را با پشتونهای تشدیدکننده دوز مینه باقی ماندن اشغالگران

راتضمین نمایند. هزاره هابه هزاران نفر برای دادخواهی بسوی قسرریاست جمهوری رفتند و اولین کسی که این جمعیت هزاران نفری را الومپناانه ببادفحش و ناسزا گرفت محمد محقق معاون رئیس اجرائی کشور بود.

عبدالعلی مزاری آخر الامر "دشمن" را دوست شمرده و در جهت سازش به آنها تسلیم شد تا در مقابل تاجکها بجنگد. اما طالبان حتی ارزش یک تواب گردنکش را که از عملش نادم است و برای توبه کردن باز آمده، به او قایل نشدند و مانند یک خرگوش وحشی در مقابل مرمی قرارش دادند. محمد کریم خلیلی "هزاره طلب درجه دوم" دید که طالبان خدمت گذاری آنها را نمیپذیرند راه پابوسی احمد شاه مسعود برهان الدین ربانی را در پیش گرفت و اعلام کرد که "هیچ دشمن همیشه دشمن نیست". در حالیکه تا آن زمان بر گورهای دسته جمعی کشته شدگان افشار هنوز سبزه نروئیده بود. تا دیروز اینها یکدیگر را دشمن گفته بر سر یکدیگر میخ میکوبیدند و بر زنان و دختران یکدیگر تجاوز میکردند. اما یکمرتبه دیدیم که دوست یکدیگر شدند. هیچکس هم نپرسید که آن حمال بیسواد هزاره چه دشمنی با آن شبان بیسواد بولغین یا پنجشیر داشت که تا دیروز همه اینها دشمن بودند و اکنون دوست شدند؟

به اینقسم دیده میشود که ناسیونالیزم فتنه انگیز وسیله ای کثیفی است در دست طبقات حاکمه ملیت های پشتون، هزاره، تاجک، ازبک و ترکمن. اینها با چاق ساختن نفاق بین خلقهای ملیت های ساکن افغانستان برای خودنان چرب کمائی میکنند. مضاف بر این، این قوم خواهی فتنه انگیز و ارتجاعی بطور مستقیم به اشغالگران غارتگر کمک میکنند و به واسطه آنها مدیریت میشود. رهبران جنبش "روشنائی" شاگردان همین دبستان اند و برای رهائی خلق هزاره از ستمگری ملی "قوم دوست" نشده اند، آنها در آشیانه لاشخواران بزرگ شده و برای لاشه در آسمان "قوم طلبی" پرواز میکنند.

آیا رهبران جنبش "روشنائی" بر راستی عدالتخواه هستند؟

مادر جهانی زندگی میکنیم که مستی از ثروت مندان جهان تعیین میکنند که جهان چگونه باشد و مردم چگونه فکر کنند، چه بخورند و چگونه زندگی کنند. اینها فقط 2% از اهالی دنیا را تشکیل میدهند ولی صاحب 98% ثروت گیتی میباشند. آنها چنان شرایطی رابه وجود آورده که سالیانه 250 ملیون خانواده کشاورز، مالدار و ماهیگیر امکانات زندگی شان را از دست داده و بجهان آواره میشوند. اینها مالک دیگر را مجبور میسازند که مرزهای کشورهای شان را بروی داد و گرفت اقتصادی ای که حساب های بانکی این 2% را چاقتر میسازند، باز بگذارند، در غیر آن اینها از طریق دستگاه مشروع سازی جنایت شان که سازمان ملل متحد نام دارد، دست به تغییر رژیم در آن مملکت میزنند. عراق، لیبیا، سوریه و غیره را بچشم سرمی بینیم. کسی عدالتخواه است که مخالف جهان کنونی بوده و تغییر بنیادی آن را بخواهد. در حالی که رهبران جنبش روشنائی نتنها این دستگاه بیعدالتی جهانی را قبول دارند و احترام میگذارند بلکه به آن عریضه دادرسی میبرند.

امپریالیستها تحت قیادت امپریالیزم امریکادرسال 2001 بر افغانستان حمله و دستپروردگان "طالبی" خود را سرنگون و بجای آنها دستپروردگان "جهادی" شان را برار ای که قدرت نشانندند. در ظرف این تقریباً یکده دهه آنها افغانستان را تالان و معادن و ثروت های طبیعی اش را بین خود به حراج گذاشته اند. طیارات بی سرنشین و بمب افکنهای شان هر روزده ها خانواده را در مرگ عزیزانشان سیاه پوش میکنند. سربازان قلدرشان با مزدوران افغانستانی آنها شبها بخانه های مردم می در آیند و زنان و دختران شان را ببهانه تلاشی

عریان میسازند. این اشغالگران یک حکومت سراپا غرق فساد ادرکابل بنمایش گذاشته اند. کسی عدالت طلب است که خواهان استقلال ملی افغانستان بوده و تعیین سرنوشت کشور را حق مردم آن بداند. رهبران جنبش "روشنائی" نتهامخالف اشغال کشورشان نیستند، و استقلال ملی افغانستان را نمیخواهند، بلکه اشغالگران را حامی ملیت هزاره میدانند.

افغانستان کشوری است که در آن شوونیزم خوانین و فئودالهای ملیت پشتون زندگی را بر ملیتهای غیرپشتون نامیمون ساخته است. برابری ملیتهای افغانستان تحت دموکراسی مسخره امریکائی امر کاملاناممکن میباشد. عدالتخواه کسی است که در راه دموکراسی مردمی که در آن برابری ملیتها عملا ممکن میباشد، مبارزه کند. رهبران جنبش روشنائی نه فقط پرنسیپ برابری ملیتهای کشور را ندارند، بلکه با نخواستن راه حل بنیادی این نابرابری خواهان ادامه این نابرابری هستند.

در هر کشور چند ملیتی اگر امکان پیاده ساختن عدالت اساسی و اصولی علی العجاله ممکن نباشد، به راه حل نیم بند و فریبنده فیدرالیزم رجوع میکنند. فیدرالیزم نوعی از عوامفریبی ای بورژوائی است که سران ملیتهای تحت ستم با مرحمت و رضایت طبقات حاکمه ملیت ستمگروست از بدن خلق ملیتهای خود میکشند. سران جنبش "روشنائی" حتی همین عدالت نیم بند و فریبنده را نیز نمیخواهند.

به اینصورت سران جنبش "روشنائی" نه فقط عدالت خواه نیستند، بلکه مشتی از حقه بازان و دغلکارانی اند که فرصت طلبانه مانند داعی بسوی قدرت و ثروت میخرزند.

آیا رهبران جنبش "روشنائی" با محقق، خلیلی و سروردانش فرقی دارند؟

پاسخ به این سوال هم "آری" است و هم "نه". آنها با محقق و خلیلی و دانش فرقی دارند زیرا، اینها با عوامفریبی و مزدوری امپریالیستها بقدرت و ثروت و آنهم ثروت های هنگفتی رسیده اند و اینها تا هنوز به آن ثروت و قدرت نرسیده اند. خلیلی، محق و سروردانش و امثالهم بخشی از دستگاه قدرت پوشالی افغانستان میباشدندولی سران جنبش "روشنائی" هنوز به قدرت دست نیافته اند. رهبران جنبش "روشنائی" از نظر سنی جوان اند و هنوز مانند محقق و خلیلی "مارخورده اژدر" نشده اند. اینها با تمام مشق و تمرین عوامفریبی و کلاه برداری سیاسی هنوز با خلیلی و محقق فاصله زیادی دارند.

اما با وجود این تفاوتها، اینها نسل بعدی خلیلی و محقق اند و در ماهیت امر با آنها فرقی ندارند. خلیلی و محقق، سروردانش و امثالهم خاینین ملی اند که در درازنای تاریخ این سرزمین نام شان بعنوان خاینین ملی و مزدوران اشغالگران این کشور یادخواهند شد. خلیلی و محقق و صحابه شان از مادر خاین ملی و دشمنان استقلال کشور و عوامفریب تولد نشده اند، بلکه جهان بینی و خط فکری شان آنها را بدشمنان وحدت خلقهای ملیت های هزاره، پشتون و تاجک مبدل ساخته است. این طرز تفکر و این بینش سیاسی بین رهبران جنبش "روشنائی" و این خاینین مشترک است. همانگونه که برای محقق و خلیلی و امثالهم داشتن جیب های ضدگلوله و ستونی از پهره داران بیشتر از آزادی ملی ارزش دارند، برای رهبران جنبش روشنائی نیز مسئله طور دیگر نیست. حتی خلیلی و محقق نیز بین خود و اینها تفاوت اصولی و برانزده ای رانمی بینند و چنانچه محقق لومپنانه اینهارا "نامرد"، "بیغیرت" و گاهی هم "بی ناموس" خطاب میکندنه "کمونیست" و اگر اینها با محقق و خلیلی اندکی تفاوت فکری میداشتند، آنها اینهارا فی الفور کمونیست و شعله ای میگفتند.

انقلابیون صدیق ملت های مختلف افغانستان، تاما همه بطور مشترک بر علیه شوونیزم گلبدین، سیاف، ملاهیبت الله وناسیونالیزم فتنه انگیز محقق، خلیلی، رهبران جنبش "روشنائی" و غیره مبارزه نکنیم، اینها در این مرداب خلقهای اینسرزمین راباصحنه سازی هابه دشمنان کاملاعیاریکدیگرمبدل میسازند.

انقلابیون ملت پشتون!

اکنون وقت آن فرارسیده که شما باید بر علیه شوونیزم ملاک- بیروکراتهای خاین ملت پشتون که با بیرحمی شیره جان کارگرو زحمتکش این ملت شریف رامیکشند، بمبارزه برخیزید و وحدت دموکراتیک خلقهای ملت های افغانستان راتبلیغ کنید.

انقلابیون ملت هزاره، تاجک، ازبک وترکمن!

بدون مبارزه بر علیه ناسیونالیزم فتنه گر ملاک – بیروکراتهای ملت تان برابری ملت های کشور امر ناممکن است. اینها خلق شمارابه لای لای و خواب رفتن در آغوش امپریالیستهای اشغالگر فرامیخوانند و موازی به آن وحدت و برادری خلقهای پشتون، هزاره، تاجک، ازبک وترکمن راتخریب میکنند. این وظیفه تاریخی همه ماست که نقاب تزویر رازروی این نیرنگ بازان براندازیم و خلق راز فتنه آنها نجات بدهیم.

خلیلی، محقق، گلبدین، سیاف، عبدالله عبدالله، اشرف غنی احمدزی، عبادرشید دوستم و... غیره همه وهمه مزدوران امپریالیستهای اشغالگر و دشمنان خلقهای پشتون، هزاره، تاجک، ازبک وترکمن اند.

مأویست های افغانستان

22 اسد 1395